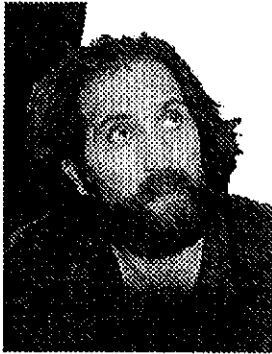


کالبد شکافی فیلم‌نامه آدم برفی



بدون تردید یکی از موفق‌ترین فیلم‌های سال گذشته سینمای ایران فیلم «آدم برفی» اولین ساخته داود میرباقری بود. فیلمی که فیلم‌نامه مستحکم و زیبایی‌سهم به‌سزایی در موفقیت آن بر عهده داشت. به‌همین دلیل تصمیم گرفتیم تا در گفت‌وگویی با آقای داود میرباقری فیلم‌نامه «آدم برفی» را کالبد شکافی کنیم. مسلماً آشنایی با روند شکل‌گیری و خلق یک فیلم‌نامه موفق نکات آموزشی خوبی را برای علاقه‌مندان در بر دارد.

فیلم‌نامه است. در آدم برفی هم از همین نقطه کار را شروع کردم، شخصیتی می‌خواستم که به ظاهر شبیه آقای عبدی بود. یعنی قد و قواره و به اصطلاح فیزیکش را می‌دانستم، می‌ماند مسائل روحی و روانی‌اش که این مرد باید زن شود آن‌هم با نگاهی تلخ، البته چون نفس واقعه مضحک است، پس در یک نگاه صرفاً تراژیک نمی‌گنجید، قالب طنز را مناسب دیدم. در این شکل کار به این نتیجه رسیدم که هر چه شرایط این جابه‌جایی سخت‌تر شود، حاصل کار مؤثرتر خواهد شد. این قاعده تا حدود زیادی دورنمای درونی شخصیت را برایش روشن می‌ساخت. یعنی حالا به شخصیتی می‌اندیشیدم با ظاهری معین و مشخص و همین‌طور خصلتی که پذیرش زن شدن برایش سخت و غیر ممکن بود. چرا؟ چون برای مرد بودنش حرمت و ارزش قائل است، برای به قول معروف سبیلش حرمت قائل است، این مسأله مرا با بخشی از خصوصیات روحی او آشنا می‌کرد، با باورها و ارزش‌هایی که داشت، حالا برای این که کار را مشکل‌تر کنم، باید به شغلش می‌رسیدم. در نسخه اصلی فیلم‌نامه عباس خاکپور یک کشتی‌گیر است. خوب می‌بینید که پذیرش مطلب برای او که یک پهلوان است و عمری را با آرمان‌های یک پهلوان طی کرده و تربیت شده چه کار تلخ و سخت و غیر ممکن است. چه چیزی باعث می‌شود تا آدمی باین شرایط روحی که عرض کردم تن به این خفت دهد که از هویت و مردانگی خود صرف نظر کند؟ یافتن این انگیزه دیگر کار دشواری نبود. عشق... به خصوص که در فرهنگ ما نیز سابقه دارد نمونه شیخ صنعا نمونه فوق‌العاده‌ای است... متأسفم که به دلایلی

■ برای شروع لطفاً فرمایید سوژه آدم برفی از کجا آمد؟
● سوژه فیلم مال من نیست، در تیتراژ فیلم هم نوشته شده بر اساس طرحی از آقای اسکندری.
ایشان طرحی کم‌دی داشتند که در آن طرح، آقای عبدی نقش یک زن را بازی می‌کرد. در جریان ساخت مجموعه امام علی (ع) روزی سوژه و نیز قصه مورد نظرشان را برای بنده تعریف کردند و اعتقاد داشتند که چنانچه بنده فیلم‌نامه را بنویسم و آن را بسازم کار خوبی می‌شود، اما از آن جایی که بنده نه استعداد کار کم‌دی را دارم و نه توانش را قبول نکردم، قبول نکردن من به معنی بی‌ارزش بودن سوژه نبود، بلکه خاطره آن چه که ایشان تعریف کردند برای همیشه در ذهنم ماند. بعد از تمام شدن مجموعه امام علی (ع) بنده با حوزه هنری و با مدرسه فیلم‌نامه‌نویسی حوزه آشنا شدم. تنوع سوژه‌ها در مدرسه باعث شد تا من نیز طرح آقای اسکندری را حالا با روایت تازه‌تری تعریف کنم، طرح پذیرفته شد و به آقای اسکندری اطلاع دادم. ایشان نیز در کمال تواضع طرحشان را به بنده سپردند. بخش سخت کار شروع شد. چون به همان دلیلی که عرض کردم، من طرح را کم‌دی ندیده بودم، پس باید برایش قصه‌ای می‌ساختم. قصه‌ای که بتواند مفاهیم مورد علاقه‌ام را بیان کند.

■ قصه چطور شکل گرفت؟

● روش کار من قبل از رسیدن به قصه، پیدا کردن شخصیت است. شخصیت محور بسیار مهمی است و همیشه برای من اصلی‌ترین بخش فیلم‌نامه است. معتقدم که یک شخصیت کامل و عمیق با خصلت‌هایی که بتواند ایجاد حرکت کند، از ارکان اصلی



نشان می‌دهیم و دیگری آن شخصیتی که دوست می‌داریم و تا این گره کور فرهنگی را باز نکنیم، خواب طولانی مشرقی‌مان تمام نخواهد شد. البته این معضل دیروز و امروز ما نبوده، سابقه طولانی و تاریخی دارد که مجال بحثش نیست. اجمالاً عرض می‌کنم راه مقابله با این معضل را هم مبارزه کردن با آن نمی‌دانم، بلکه معتقدم که با این جریان شوم تاریخی باید رفاقت و هم‌زبانی کرد و در طول و عرض این رابطه است که می‌توانیم شخصیت جعلی خودمان را کنار بزنیم... به هر حال جراد کولی و اسی در بدر برای من اشخاص کاملاً شناخته شده‌ای هستند، با آن‌ها رفاقت دارم. در قیافه‌های مختلف هر روز آن‌ها را می‌بینم، با هم حرف می‌زنیم، با هم سروکار داریم... یک بار دیگر جوهره این دو آدم را مرور کنیم. جواد و اسی طوری خود را به عباس نشان می‌دهند که آن گونه نیستند، دروغند، دلیل این کارشان هم به خاطر معاششان است. یعنی باید سو یکی کلاه بگذارند تا بتوانند اموراتشان را بگذرانند. می‌بینید که الگوی متداولی است و چه تلخ و دردناک است. خاطره‌ای را برایتان تعریف کنم که خالی از معرفت نیست. در سفری که به ترکیه داشتیم و می‌خواستیم لوکیشن‌های فیلم را انتخاب کنیم، با فردی آشنا شدیم که ظاهری بسیار موجه و مذهبی داشت و قرار بود راهنمای ما باشد. این فرد از طرف شرکتی که قرار بود با ما همکاری کند معرفی شده بود. در برخوردهای این آدم شما نمونه یک انسان با ایمان و پرهیزکار و مؤمن را می‌دیدید که خیلی هم خود را دل‌سوخته انقلاب و ایران و... نشان می‌داد. به خودم می‌گفتم که عجب خوش شانسیم. خب وجود چنین فردی در

این انگیزه در نسخه فیلم شده نیست... در واقع عباس خاکپور در پی عشقی جان‌سوز راهی دیار غربت می‌شود و شعله‌های همین عشق آتشین نیز او را وادار می‌کند که برای رسیدن به معشوق باید از بس ارزش‌ترین چیزی که دارد صرف‌نظر کند... از مردی و مردانگی‌اش... اما این شخصیت که حالا تا حدود زیادی او را می‌شناختم باید در یک فضای مناسبی حرکت می‌کرد. هم در طرح آقای اسکندری و هم در طرح بعدی که بنده به آن می‌انداشیدم، فضای اصلی قصه را در خارج از کشور دیده بودیم... به خصوص که بنده در سفرهایی که به خارج داشتم جداً مسأله مهاجرت با انگیزه‌هایی سخیف برایم یک مسأله غم‌انگیز بود، یعنی دوش‌شان ملتی است که با هویت فرهنگی درخشانی که دارد، با انگیزه‌هایی مثل بی‌بندوباری و لاقیدی تن به هر ذلتی می‌دهد... دلم می‌خواست راجع به این آدم‌ها حرف بزنم...

پس یک شخصیت، یک موقعیت (مردی که زن می‌شود) و یک فضا (که در آن مسأله مهاجرت و کنده شدن از ریشه‌ها مطرح است) سه اصلی بودند که مرا به قصه آدم برفی رساندند.

■ الگوی شخصیت‌هایی مثل جواد کولی و اسی در بدر را چطور پیدا کردید؟

● دوروبرمان پر از این آدم‌ها است، لازم نیست برای دیدنشان به خودتان زحمت بدهید! متأسفم که باید عرض کنم یکی از گره‌های کور فرهنگی ما همین مسأله است که حتی حاضر نیستیم واقعیت پیرامون خودمان را آن طور که هست، ببینیم و بشناسیم. اغلب ما گرفتار معضل دو شخصیتی هستیم، یکی شخصیتی که

● **روش کار من قبل از رسیدن به قصبه، پیدا کردن شخصیت است. شخصیت محور بسیار مهمی است و همیشه برای من اصلی‌ترین بخش فیلم‌نامه است. معتقدم که یک شخصیت کامل و عمیق با خصلت‌هایی که بتواند ایجاد حرکت کند، از ارکان اصلی فیلم‌نامه است.**

● **متأسفم که باید عرض کنم یکی از گره‌های کور فرهنگی ما همین مسأله است که حتی حاضر نیستیم واقعیت پیرامون خودمان را آن طور که هست، ببینیم و بشناسیم. اغلب ما گرفتار معضل دو شخصیتی هستیم، یکی شخصیتی که نشان می‌دهیم و دیگری آن شخصیتی که دوست می‌داریم و تا این گره کور فرهنگی را باز نکنیم، خواب طولانی مشرقی‌مان تمام نخواهد شد.**

● **فکر می‌کنم جذاب بودن شخصیت اولاً و ثانیاً باورپذیر بودن او از دلایل عمده علاقه‌مند شدن مخاطب به او باشند. البته این دو عامل کلی است... جذابیت در شخصیت چشم‌انداز وسیعی است که در آن می‌توان جاذبه‌های بسیار را ببینیم.**

کشوری غریب نعمتی است. یکی دو روز آخر سفر ناگهان غیبش زده و بعد متوجه شدیم که مبلغی هم از ما رهم از شرکت مورد نظر اخاذی کرده و... به هر حال عرضم این است که الگوی شخصیتی آدم‌هایی مثل جواد و اسی الگوی رایجی است که با دقت مختصری می‌توان آن‌ها را دید و رفتار کلی‌اشان را شناخت. می‌ماند جزئیات رفتاری آنان و ظواهرشان... این جزئیات را شخصیت اصلی کار یعنی عباس آقا تعیین می‌کرد، یعنی برای جلب اعتماد عباس آدم‌هایی از سنخ خود او مؤثر بودند. آدم‌هایی که قدر رفیق و رفاقت را بدانند، آدم‌هایی که وجودشان بر از مردی و مردانگی است و... جواد و اسی این معانی را خوب می‌توانستند بازی کنند!

■ **برای خصوصیات ظاهری این آدم‌ها مثل حرف زدن و حرکات نمونه بیرونی هم داشتید؟**

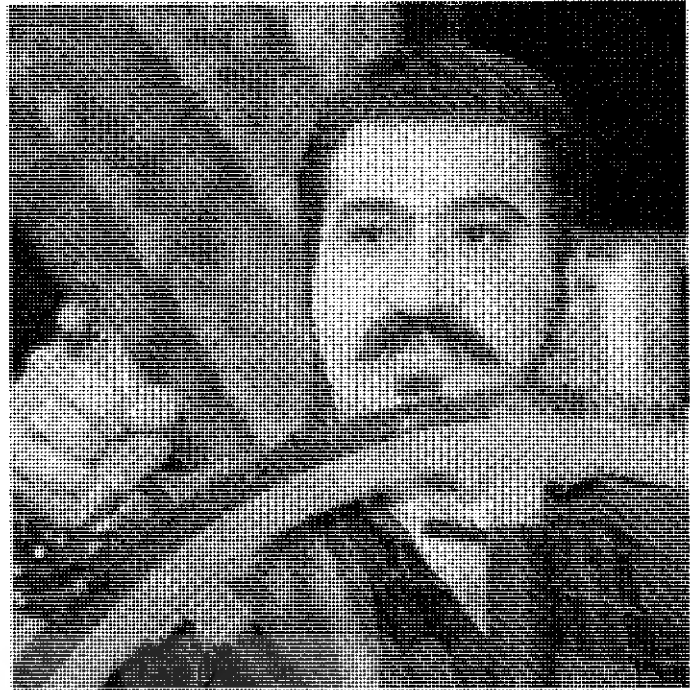
● **بله. آن‌ها را دیده‌ام. عرض کردم که با این آدم‌ها مدام سروکار داریم، منتهی در قیافه‌های مختلف و بیان مختلف. در مورد به خصوص جواد و اسی کافی بود به خاطراتم رجوع کنم. به قبل از انقلاب. این دو از نسل همان آدم‌های بی‌ریشه‌ای بودند که به ویژه در فیلم‌سازی قبل از انقلاب ما مرسوم بوده، تأثیرش هم در جامعه فراوان دیده می‌شد. خیلی دلم می‌خواست که جمعی بودن این شخصیت‌ها را به بهانه‌ای مطرح کنم. نمی‌دانم چقدر با فضای فرهنگی قبل از انقلاب آشنایی، مثلاً فضای خواننده‌های کوچک بازاری... جواد ادامه آن نسل است و اسی دربه در نیز ادامه یک نسل نمایشی متعلق به همان دوران است... باید فرض می‌کردم اگر انقلاب نبود، جواد و اسی هم اینک چکاره بودند. بدون شک تأثیر آن فضای فرهنگی این بود که جواد خواننده می‌شد و اسی دربه در آرتیست سینما. البته یک جمله معترضه هم عرض کنم که هر گردویی گرد است، اما هرگردی گرد نیست.**

■ **به اعتقاد شما چه پارامترهایی باعث می‌شود که مخاطب به شخصیت‌ها علاقه‌مند شود؟**

● **فکر می‌کنم جذاب بودن شخصیت اولاً و ثانیاً باورپذیر بودن او از دلایل عمده علاقه‌مند شدن مخاطب به او باشند. البته این دو عامل کلی است... جذابیت در شخصیت چشم‌انداز وسیعی است که در آن می‌توان جاذبه‌های بسیار را ببینیم. بسته به این که چه هدفی را دنبال می‌کنیم. همین‌طور در مورد باورپذیری یک شخصیت باید عرض کنم که در چهارچوب کاری که می‌خواهیم انجام دهیم شخصیت را بایستی باور پذیر کرد، مثلاً در یک فیلم کم‌دی یا یک درام، منطلق باورپذیری شما بایستی منطبق با سبک کار باشد. طبعاً یک آدم جدی در یک اثر کمیک باورپذیری نمی‌شود و به عکس یک آدم غیر جدی در یک درام باورپذیر نخواهد شد. رد کردن یک شخصیت و نفی او یا تأیید کردن او، هر دو دلیل علاقه‌ما به آن شخصیت است. علاقه با دوست داشتن فرق می‌کند اثنباه نشود. در مورد جذابیت یک شخصیت بنده به همان اصل معروف ارسطویی معتقدم، یعنی داشتن یک خصلت آسیب‌پذیر که منشأ حرکت شخصیت می‌شود. به شخصیت‌های جذاب آثار شکسپیر**

گروه‌ای می‌اندازد و گاه گروه‌ای را باز می‌کند. باید ببینیم که ما از صحنه طراحی شده چه انتظاری داریم، رابعاً دیالوگ حتی‌المقدور ساده و قابل فهم و در عین حال موجز و فشرده است. یعنی اگر بشود مفهومی را در یک جمله بیان کرد ارجح آن است که همان مفهوم در یک جمله بیان شود و نه دو جمله. خامساً دیالوگ مستقل کننده احساسات و عواطف صحنه و آدم‌ها است و...

اما بنده یک اصل را خیلی مهم می‌دانم و آن متناسب بودن دیالوگ با بضاعت‌های زبانی ما است و یا به عبارتی متناسب با عرف سخن گفتن در جامعه ما، مثلاً تمثیل‌سازی و زبان اشارت و کنایه چقدر در زبان ما متداول است؟ اگر هست بایستی در دیالوگ‌نویسی مورد توجه باشد. شیوه کارم هم این است که اول مفهوم مورد نظر را آن طور که دلم می‌خواهد می‌نویسم، بعد سعی می‌کنم به آن خصوصیتی را که ذکر کردم بدهم، لاجرم کلماتی یا جملاتی حذف می‌شوند و یا تغییر پیدا می‌کنند. این تغییر و حذف و اضافات آن قدر ادامه پیدا می‌کند تا به دیالوگ مناسب شخصیت و موقعیت برسم. به نظر من دیالوگ در یک فیلم‌نامه به اندازه دیدن ارزش پیدا می‌کند. پس باید نسبت به آن حساس بود.



نگاه کنید، همه دارای یک خصلت آسیب پذیرند. یکی حسود است، یکی شکاک است، یکی توطئه گر است، یکی تشنه قدرت است و... اما در مورد باورپذیری اشخاص، شناخت واقعی و نه خیالی و ذهنی ما، عامل مهمی است، ایمان و اعتقاد ما به آن پدیده واقعی نیز مهم است. مثلاً بنده تا وقتی درک درستی از عدالت نداشته باشم و یا ایمان به آن، نمی‌توانم شخصیتی خلق کنم که طالب عدالت است، اگر این کار را کردم مؤثر و باورپذیر نمی‌شود، تصنع است

■ یکی از خصوصیات بارز آثار شما دیالوگ‌نویسی است که در آدم برفی هم خیلی نمود دارد. شما چگونه دیالوگ می‌نویسید؟

● چطورش را شاید نتوانم برایت بیان کنم، فکر کنم این سوال را قبلاً هم خود تو از من پرسیده باشی. جوابش احتمالاً همان چیزهایی است که قبلاً شنیده‌ای. سعی می‌کنم دانسته‌هایم را در مورد یک دیالوگ خوب بیان کنم. و شیوه کارم را توضیح بدهم، اگر به جواب مدون و مشخصی نرسیدی عذرم را بپذیر، همیشه ویژه‌گی‌ها قابل توضیح و تفسیر نیستند. به هر حال یک دیالوگ خوب از نظر بنده دیالوگی است که اولاً مناسب شخصیت اشخاص باشد. شغل، میزان سواد، سن و سال، طرز فکر و باورهای یک آدم در نوع حرف زدن او مؤثر است. یک معلم مثل یک راننده حرف نمی‌زند و یا یک راننده مثل یک فیلسوف حرف نمی‌زند. بر فرض راننده‌ای هم که فیلسوف باشد باز مثل فیلسوفی که راننده نیست حرف نمی‌زند. یعنی دیالوگ او دارای یک تشخیص و یک هویت حرفه‌ای است. همین طور است در مورد هویت سنی، هویت فکری، هویت فرهنگی و... ثانیاً دیالوگ پیش برنده حوادث و وقایع قصه است، یعنی اطلاعات لازم و کافی را به ما منتقل می‌کند. ثالثاً متناسب با اهداف صحنه‌ها است. طبیعی است که یک جمله گاه

■ این حساسیت از کجا می‌آید؟

● ابایی ندارم که بگویم از تأثیر. بخش زیادی از حساسیت من به علاقه‌های تأثری‌ام بر می‌گردد، شکی نیست، مضافاً به این که در فرهنگ ایرانی ما حرف زدن خیلی اهمیت دارد. ما با حرف زدن هنرها ساخته‌ایم. یک نمونه با ارزش هنر تقالی است.

■ یادم می‌آید زمانی که آدم برفی اکران شد، عده‌ای در نقدهایشان این فیلم را فیلم فارسی خطاب کردند، دلایل مختلفی هم داشتند، یکی از آن‌ها که به بحث ما هم مربوط می‌شود این بود که پایان فیلم خوب و در حقیقت تماشاگرپسند است، نظر خودتان چیست؟

● این ادعا اساس درستی ندارد، به نظرم صاحبان چنین ادعایی تعریفشان از فیلم فارسی مبنی بر کلیشه‌ها است، چون پایان خوش یک کلیشه فیلم فارسی و هندی است. پس هر پایان خوشی این عنوان را به ذهنشان متبادر می‌سازد. بنده معتقدم که در این ژانر از فیلم‌سازی روابط علی و وجود ندارد. یعنی حوادث بدون علت و دلیل حادث می‌شوند، از جمله همین پایان خوش در آخر فیلم‌ها اکثراً بدون دلیل معقول و منطقی است. در آدم برفی آیا این پایان بدون دلیل اتفاق می‌افتد؟ آیا معرفت یک انسان به حقیقت عامل نجات و رستگاری او نیست؟ از طرفی آیا پایان یک فیلم باید با لحن اصلی فیلم تناسب داشته باشد یا نه؟ شاید یک سکانس قبل از پایان فیلم می‌توانست این شبهه را به کلی از میان بردارد، یعنی اگر عباس خاکپور می‌توانست حقیقت را به صورت عریان به دنیا بگوید و یا این که دنیا می‌فهمید این عباس همان درنای مقتول است مسئله حل می‌شد، اما به چند دلیل منطقی نمی‌توانستیم از این صحنه استفاده کنیم که مهم‌ترینش همان چند شخصیتی بودن ما است که در بحث شخصیت به اشاره کردم. □